

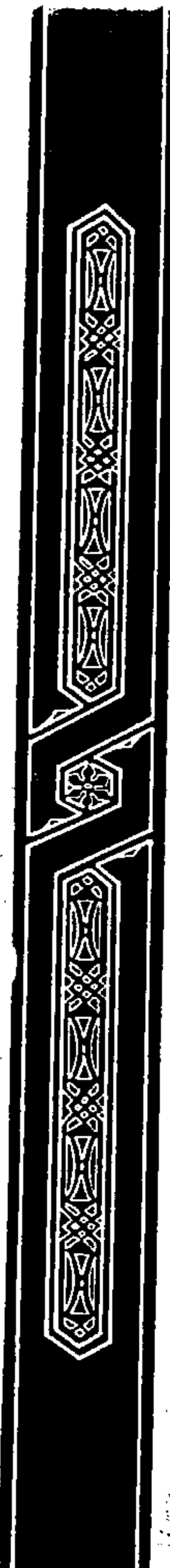
نگارزی

جذباتهای پیامبر (ص)

(ص)

عمر واندازی

مهدوی دامغانی



كتاب المصنف  
في الوفاء

# مغزازی

تاریخ جنگ‌های پیامبر (ص)

تألیف

محمد بن عمر واقفی

جلد اول

ترجمه

دکتر محمود مهدوی دامغانی



## بسم الله الرحمن الرحيم

یکی از هدفهای ستاد انقلاب فرهنگی که در خرداد ماه یکهزار و سیصد و پنجاه و نه به فرمان رهبر انقلاب اسلامی ایران آیت الله العظمی امام خمینی - دامت برکاته - تشکیل شد، سامان دادن به وضع نابسامان کتابهای دانشگاهی و جایگزین کردن جزوه‌های آشفته و مغلوط پیشین با کتابهای وزین و آراسته بوده است. ستاد با استفاده از تعطیلی موقت دانشگاهها، به کمک استادان مؤمن و فاضل، کمیته ترجمه و تألیف و تصحیح کتابهای دانشگاهی را تأسیس کرد. این کمیته که در اسفندماه ۱۳۵۹ با گسترش یافتن فعالیتهایش به مرکز نشر دانشگاهی تبدیل شد، کار ترجمه و تصحیح و تنقیح متون درسی، بویژه متونی که دانشگاهیان در دوران تعطیلی موقت دانشگاهها تهیه می‌نکردند، به عهده گروههای تخصصی متشکل از استادان صاحب نظر و متعهد گذاشت. گروههای تخصصی مرکز نشر متون درسی مناسب را، با توجه به نیازهای آموزشی دانشگاههای کشور انتخاب کرده به مترجمان و مؤلفان با صلاحیت سپرده‌اند. کتابها پس از ترجمه یا تألیف حتی المقدور توسط ویراستاران متخصص ویرایش علمی و فنی می‌شود. خوشبختانه تعداد زیادی از این کتابها آماده چاپ شده است که بتدریج به زیر چاپ می‌رود و در اختیار دانشجویان و محققان قرار می‌گیرد. امید است که با عنایت خداوند متعال و از پرتو همت نویسندگان و مترجمان و متخصصان مؤمن و متعهد، این مرکز بتواند با چاپ کتابهای ارزشمند در بالا بردن سطح آموزش در دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی و بالتبیین در ارتقاء سطح علمی و فرهنگی و اقتصادی کشور گامهایی مؤثر بردارد.

والله ولی التوفیق

مرکز نشر دانشگاهی

کتاب المغازی

محمد بن عمر واقفی (متوفی ۲۰۷ هـ ق.)

ترجمه محمود مهنوی دامغانی

جلد اول

تهران، ۱۳۶۱

چاپ و صحافی: مرکز تولید و انتشارات مجتمع دانشگاهی ادبیات و علوم انسانی

بها: شمیز ۴۲۰ ریال، زرکوب ۶۲۰ ریال

حق چاپ محفوظ است

فهرست

صفحه	موضوع
۱	مقدمه مترجم
۷	مقدمه مارسدن جونز محقق کتاب
۳۷	مراجع تحقیق
۶	سریه حمزه بن عبدالمطلب
۷	سریه عبیده بن حارث در ربیع
۷	سریه سعد بن ابی وقاص در خزار
۸	غزوه ابواء
۸	غزوه بواط
۹	غزوه بدر اولی
۹	غزوه ذی العُتَیْبَة
۹	سریه نخله
۱۴	بدر القتال
۹۵	اطعام کنندگان مشرکان در بدر
۹۶	اسامی اشخاصی که برای آزادی اسیران آمدند
۹۷	ذکر سوره انفال
۱۰۴	ذکر کسانی از مشرکان که اسیر شدند
۱۰۸	اسامی مشرکانی که در راه بدر عهده دار اطعام بودند
۱۰۹	اسامی مسلمانانی که در بدر شهید شدند
۱۱۰	اسامی مشرکانی که در بدر کشته شدند
۱۱۴	اسامی افراد قریشی و انصار که در جنگ بدر حضور داشتند
۱۲۴	ذکر کشته شدن عَصْمَاءِ دَخْتَرِ مَرَوَانَ
۱۲۵	ذکر سریه کشتن ابی عَفْكَ
۱۲۷	غزوه قَبْنَقَاع
۱۳۰	غزوه سَوِیْق
۱۳۲	غزوه قَرَارَةِ الْکُنُزِ
۱۳۳	قتل ابن الاشرف

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه مترجم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد خاتم النبيين و اهل بيته الطاهرين.  
 در روش تربیت اسلام، همواره انسانهای برگزیده و بندگان نیکوکار و اندیشه و کردارشان  
 سرمشق دیگران بوده و هستند، و از وظایف هر مسلمانی است که تا سر حد امکان در هر  
 طبقه ای که باشد اندیشه و رفتار خود را منطبق بر راه و رسم این برگزیدگان کند. قرآن گاهی  
 حضرت ابراهیم خلیل (ع) را به عنوان سرمشق و انسان نمونه معرفی می کند در آنجا که می گوید:  
 قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ  
 در جای دیگر، بیرون واقعی آن حضرت نمونه فرار گرفته اند، آنجا که می گوید:  
 لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَ مَن يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ  
 الْحَمِيدُ.<sup>۱</sup>  
 گاه فردی برگزیده، بدون در نظر گرفتن جنسیت و وابستگیهای ظاهری، به عنوان نمونه و  
 سرمشق معرفی شده است، هر چند که همسر فرعون باشد، آنجا که می فرماید:  
 ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ<sup>۲</sup>

۱ و ۲) آیات ۴ و ۶، سوره ۶۰.

۳) آیه ۱۱، سوره ۶۶.

صفحه

موضوع

۱۴۱	غزوه غطفان در ذی امر
۱۴۳	غزوه بنی سلیم در بخران از ناحیه قرع
۱۴۳	سریه قرده
۱۴۵	غزوه احد
۲۱۶	نام مسلمانانی که در احد کشته شدند
۲۲۱	اسامی کشته شدگان متحرکان
۲۳۰	آیاتی از قرآن که درباره احد نازل شده است
۲۴۵	جنگ حمره الاسد
۲۵۰	سریه ابوسلمه بن عبدالاسد در قطن
۲۵۴	غزوه بئر معونه
۲۵۹	نام شهدای قریش در جنگ بئر معونه
۲۶۱	جنگ رجیع
۲۶۸	جنگ بنی نضیر
۲۸۲	ذکر آیاتی از قرآن که - مورد بنی نضیر نازل شده است
۲۸۵	جنگ بدر الموعده
۲۹۱	سریه ابن عتبک برای کشتن ابورافع
۲۹۴	غزوه ذات الرقاع
۲۹۹	غزوه ثومه الجندل
۳۰۰	غزوه مریسع

مهمترین سرمشق مسلمانان و نمودار آن و اکمل آن، وجود مقدس حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله وسلم است.

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا  
با توجه به اختصار مطالب کلام الله مجید برای اطلاع از تفصیل و کیفیت عمل حضرت ختمی مرتبت نیازمند مراجعه به مدارک دیگری هستیم که کتابهای تنظیم و تألیف شده درباره زندگی و جگونگی اعمال آن حضرت، بغض عمده ای از این مدارک است.

به همین جهت مسلمانان از همان آغاز در تنظیم کتابهای سیره و مغازی رسول خدا (ص) اهتمام فراوان داشته اند. به طوری که همزمان با تدوین سایر علوم، کتابهای مربوط به این قسمت هم تنظیم شده است. به عنوان نمونه، اگر در نظر بگیریم که صحاح و اصول معتبر حدیث برای مذاهب مختلف از اواخر قرن دوم تا اواسط قرن پنجم هـ ق. تألیف شده است، کتابهای سیره و مغازی هم از اوائل قرن دوم در نقاط مختلف بویژه مدینه منوره به وجود آمده و یادگارهای ارزنده ای برای ما باقی مانده است. چون «الفتاح»، مخالفان اسلام موضوع جنگهای پیامبر بزرگوار را از دیرباز دستاویز و بهانه حمله به اسلام و آن حضرت قرار داده اند با مراجعه به این کتابها براحتی و سادگی می توان پاسخ بسیاری از اعتراضهای مغرضانه را پیدا کرد.

بدیهی است هرچه زمان این کتابها به صدر اسلام نزدیکتر باشد از اهمیت بیشتری برخوردار خواهد بود. خوببختانه یکی از کتب مهم این رشته کتاب مغازی محمد بن عمر واقدی است که در اواخر قرن دوم هـ ق. تدوین شده و تاریخ درگذشت نویسنده آن سال ۲۵۷ هـ ق. است. و در صفحات بعد اطلاعات بیشتری در این زمینه عرضه خواهد شد.

این بنده از مدتها قبل متوجه وجود نارسایی از مشکلات ذهنی جوانان درباره کیفیت جنگهای حضرت ختمی مرتبت بودم و می دیدم که جوانهای باک نهاد و نیک سرشت ما، که متأسفانه نمی توانند از منابع و مصادر مهم که به زبان عربی است استفاده کنند، تحت تأثیر مطالب واهی و دور از حقیقت مستی مغرض قرار می گیرند و گاه در ذهن آنان سبهای ایجاد می شود که رفع آن نیاز به ارائه مدارک استوار دارد و درصدد برآیم تا در صورت امکان برخی از منابع و مصادر مهم را که مورد اعتماد فرقه های مختلف مسلمانان باشد به فارسی ترجمه کنیم. بنابراین، هدف اصلی این است که منابع کهن و ارزنده اسلامی به زبان فارسی در اختیار گروههایی که نمی توانند از عربی استفاده کنند، گذاشته شود تا خود با مراجعه به آنها بتوانند بهره ای ببرند و چون بازدهمین سده هجرت حضرت ختمی مرتبت بزودی آغاز خواهد شد، وظیفه خود دانستم به آن اندازه که از این ذره ساخته است به ساحت مقدسش عرض ادب کنم.

بدین منظور قبلاً کتاب دلائل النبوه بیهقی (متوفی در سال ۴۵۸ هـ ق.) را ترجمه کرده و در اختیار بنگاه ترجمه و نشر کتاب گذاشتم و امیدوارم تا آغاز ۱۴۰۱ هجری قمری به عنایت الهی، چاپ و منتشر گردد. اینک ترجمه جلد اول مغازی واقدی که موضوع آن از ورود

پیامبر (ص) به مدینه تا پایان جنگ بنی المصطلق (مُزَیْسِج) است آماده شده است و امیدوارم به عنایت حق تعالی و توجه وجود مقدس نبی اکرم (ص) توفیق یابم تا بقیه آن هم که دو جلد دیگر است، بشریح تا محرم ۱۴۰۱ هـ ق. تمام و آماده شود.

جایی که برای ترجمه برگزیدم بهترین و انتقادی ترین چاپ موجود مغازی است که به اهتمام استاد ماریسدن جونز در سلسله انتشارات دانشگاه اکسفورد انگلیس منتشر شده است و چون درباره شرح حال و تألیفات و آثار واقدی مقدمه بسیار جامعی به وسیله جونز تهیه و چاپ شده است، برای شرح حال واقدی به ترجمه همان مقدمه قناعت شد، فقط در موارد لزوم در باورقمی توضیح داده شد.

اکثون برخی از علل گزینش مغازی واقدی را برای ترجمه به طور اختصار با اطلاع خوانندگان ارجمند می رسانم.

۱- با توجه به تاریخ مرگ واقدی که ۲۵۷ هـ ق. است، تقریباً این کتاب قدیمی ترین کتاب در این رشته است که به طور مفصل تدوین و از دستبرد حادثه محفوظ و به دست ما رسیده است. برای اطلاع مختصر از کمیت این کتاب خوب است بدانیم که مجموعه غزوات پیامبر (ص) و در واقع ده سال زندگی او در آن حضرت در ۱۱۲۶ صفحه به قطع بزرگی ۱۵×۲۳ سانتیمتر چاپ شده است و حال آنکه در سیره ابن هشام که از کتابهای بسیار معروف و تاریخ مرگ مؤلف آن ۲۱۸ هـ ق. است، مجموعه غزوات تقریباً در ۶۵۰ صفحه چاپ شده است و در ترجمه تاریخ طبری هم تمام مدت زندگانی پیامبر (ص) در مدینه، جمعاً ۳۵۰ صفحه به همین قطع را در برگرفته است. همچنین است کتابهای دیگر سیره و مغازی مانند سیره ابوالفداء و سیره ابن سید الناس علت عمده این تفاوت در آن است که واقدی نکات دقیق فراوان و ریز کاریهایی را ثبت و ضبط کرده است که دیگران چندان توجهی به آن نداشته اند.

۲- اهمیت مقام علمی و فضل واقدی چنان است که نه تنها این کتاب او بلکه آثار دیگرش هم از همان قرن سوم هجری مورد استفاده و استناد دیگر مؤلفان و نویسندگان قرار گرفته است و غالباً به کتابهای او اعتماد داشته اند و مطالب نقل شده از دیگران را با مطالب واقدی معیار زده اند و بدون تردید هیچ کتابی در سیره و مغازی به اهمیت مغازی ابن اسحاق و مغازی واقدی نیست.

بلاذری مورخ و جغرافیدان قرن سوم هـ ق. (متوفی در سال ۲۷۹ هـ ق.) در کتابهای خود از قبیل فتوح البلدان و انساب الاشراف مکرراً از کتابهای واقدی استفاده و نقل قول کرده است و بدیهی است که مطالب خود را از کتابهای فتوح و مولد الحسن و الحسين او گرفته

(۱) عنوان عربی این چاپ چنین است: کتاب المغازی للواقدي، محمد بن عمر بن الواقدي المتوفى سنة ۲۵۷ هـ ق. تحقیق الدكتور ماریسدن جونز، مطبعة جامعة اكسفورد ۱۹۶۶.  
(۲) سیره ابن هشام، چاپ مصطفى السقا، قاهره ۱۳۵۵ هـ ق. و ترجمه تاریخ طبری به قلم آقای ابوالقاسم پاینده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ملاک مقایسه بوده است.

ابواسحق ابراهیم تقفی کوفی، نویسنده شیعی، فاضل قرن سوم (متوفی در سال ۲۸۳ هـ. ق.)، هم در کتاب الفارات خود مکرر از مطالب واقدی استفاده و به آنها استناد جسته است. همچنین، مسعودی مورخ و جغرافیدان مشهور قرن چهارم (متوفی در سال ۳۴۶ هـ. ق.) در مروج الذهب از کتب واقدی استفاده برده و به گفتار او استناد کرده است که برای اطلاع بیشتر می‌توان به فهرس مرتب جلد نهم مروج الذهب مراجعه کرد. اگر بخواهیم استفاده دانشمندان دیگر چون طبری و ابن اثیر و ابوالفدا و نوری و ابن ابی الحدید و دیگران را ارانه دهیم سخن به دراز می‌گردد.

این ندیم در الفهرست می‌نویسد: علما گفته‌اند تسلط واقدی در اخبار مربوط به حجاز و سیره از همه بیشتر است و بالاخره ابن خلدون در چند جای مقدمه خود واقدی را از پیشروان تنظیم اخبار می‌شمرد.

۳- آراء و اخبار واقدی در مورد مغازی رسول خدا (ص) مورد استناد هر دو گروه شیعه و سنی قرار گرفته است، هرچند در مورد مذهب واقدی بسیار گفتگو شده است. بدون اینکه در اینجا اصراری به اثبات مذهب او داشته باشم، عرض می‌کنم که اخبار واقدی به همان اندازه که در کتب اهل سنت مورد استفاده قرار گرفته در کتب شیعه هم از مراجع و منابع شمرده شده است؛ به طوری که در کتب تفسیر شیعه مکرر به آراء و اقوال او برمی‌خوریم. مثلاً شیخ الطائفه طوسی (رضوان الله تعالی علیه) در تفسیر تبیان (برای نمونه صفحه ۵۷۸، ج ۲، چاپ نجف) و شیخ طبرسی در تفسیر مجمع البیان (برای نمونه صفحه ۴۹۸، ج ۱ و ۲، چاپ بیروت و صفحات بعد) و ابوالمناسن جرجانی در تفسیر گازر (برای نمونه، صفحات ۱۶۴ و ۳۳۵ جلد ۲) و مجلسی در جاهای مختلف بحار الانوار گفته‌های او را شاهد آورده‌اند. بنابراین به اصطلاح، واقدی تا حدود زیادی مورد اتفاق فریقین است.

۴- یکی دیگر از انگیزه‌های این بنده، برای ترجمه مغازی واقدی، ایرانی الاصل بودن اوست. گروهی از نویسندگان از جمله ابوالفرج اصفهانی در کتاب اغانی این موضوع را ذکر کرده است، که مادر واقدی، نوه سائب خاثر است که ایرانی است. ابوالفرج اصفهانی مطلب

(۱) انساب الاشراف، به تصحیح استاد شیخ محمد باقر محمودی، چاپ ۱۹۷۷، بیروت، صفحات ۵۵ و ۶۶ و ۲۱۹ و ..... و فتوح البلدان، ترجمه فارسی بخش ایران، به اهتمام آقای دکتر آذرنوش، چاپ بنیاد فرهنگ، صفحات ۳۷، ۴۱، ۴۶ و .....

(۲) الفارات، به تصحیح استاد فقید سیدجلال الدین محدث، چاپ انجمن آثار ملی، صفحات ۵۸۱ و .....

(۳) مروج الذهب، به اهتمام باریبه دومینار، ترجمه فرانسه، چاپ پاریس، صفحه ۲۹۴، ج ۶ و .....

(۴) به نقل یاورقی ص ۶۲۲ الفارات.

(۵) ترجمه مقدمه ابن خلدون، ترجمه مرحوم محمد پروین گابادی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، صفحات ۳، ۲، ۴ و .....

خود را از قول ابن خردادبه، نقل کرده است.

۵- واقدی سعی کرده است که در مورد هر جنگ و سریه آباتی را که شأن نزولش مربوط به آن است ذکر کند؛ به طوری که، گاه فصل جداگانه‌ای به این منظور باز کرده است. مثلاً در جنگ بدر، احد و بنی نضیر، در نتیجه، خواننده مایه و زیر بنای اخبار مربوط به هر واقعه را از قرآن مجید در مقابل خود می‌بیند. حتی اختلاف نظرهایی را که در تفسیر آیه شده است، ملاحظه می‌کند و این موضوع در کمتر کتابی از کتابهای سیره و مغازی دیده می‌شود.

۶- مغازی واقدی چنان نیست که فقط محتوی تاریخ جنگها بوده و موضوع دیگری در آن طرح نشده باشد؛ بلکه مطالب آموزنده بسیاری در آن آمده است. به عنوان نمونه صحنه‌های مختلفی که در باب صمیمیت و فداکاری و اخلاص مسلمانان در سایه ارشاد و تربیت حضرت ختمی مرتبت (ص) دیده می‌شود برای همیشه خواندنی و آموختنی است. رغبت نوجوانان برای وصول به درجه شهادت، اصرار پیرمردان و افراد علیل به پیامبر (ص) برای کسب اجازه شرکت در جنگ، پیشنهاد نوجوانانی که به واسطه کمی سن و سال از شرکت در جنگ محروم شده‌اند به کشتی گرفتن و زورآزمایی با شرکت کنندگان، صبر و بردباری و شکیبایی مادران و همسران و خواهران داغدار و مصیبت دیده، سیمای مهربان و عنایت کامل حضرت ختمی مرتبت (ص) نسبت به بازماندگان شهدا، گذشت و بزرگمشی انصار در مقابل غنایم و امور مادی، خوشرفتاری با اسیران و چاره اندیشی برای آزاد کردن ایشان، در عین حال در موارد لازم شدت عمل و دور اندیشی و باریک بینی، همه از اموری است که جامعه اسلامی در همه وقت و بخصوص در این زمان به فراگرفتن و عمل کردن به آن سخت نیازمند است و بدون مبالغه می‌توان مغزی را کتابی دانست که بسیاری از مسائل اجتماعی و اخلاقی در آن طرح شده است. تذکر یکی دو نکته را هم لازم می‌بینم: نخست این که، واقدی در مورد برخی از اصطلاحات مربوط به مغازی و سیره، مانند غزوه و سریه، تعریفی را که بعدها یا قبل از مورد آنها شده است، رعایت نکرده است.

بسیاری گفته‌اند جنگهایی که با سرپرستی و شرکت حضرت ختمی مرتبت (ص) بوده است «غزوه» و بقیه «سریه» نامیده می‌شود. در صورتی که در مغازی واقدی مواردی را می‌بینیم که پیامبر (ص) در آن شرکت نداشته‌اند، در عین حال به آن «غزوه» اطلاق کرده است. مانند غزوه رجیع و غزوه مؤته. دوم آنکه، اسامی برخی از جنگها و سریه‌ها با کتابهای دیگر سیره و مغازی حتی معاصران او متفاوت است. مثلاً جنگ بنی المصطلق را که تقریباً در عموم تواریخ به همین نام ثبت کرده‌اند، واقدی مرسع نامیده است. در این گونه موارد در یاورقی تذکر داده شده است.

استاد مارسدن جونز در حواشی و مقدمه کتاب متحمل زحمت فراوان شده است. بنده،

(۱) الاغانی، چاپ دارالکتاب، جلد هشتم، صفحات ۳۲۱-۳۲۲.



۶  
فهرست کتابهایی را که مورد استفاده او بوده است در پایان مقدمه نقل کردم که حقی از ایشان ضایع نشود. در عین حال آنچه به نظر قاصر رسیده و لازم بوده است که توضیح داده شود در باورقی با ذکر «م» آورده ام.

تک نیست که نارسایی هایی در ترجمه بویژه در مورد اشعار و رجزها به چشم خواهد خورد. امیدوارم فضیلتی محترم از راهنمایی و ارشاد مضایقه فرمایند. آرزو مندم این کار بسیار کوچک ملحوظ نظر و مورد قبول ساحت مقدس حضرت ختمی مرتبت (ص) قرار گیرد و معروض می دارد که: یا أَيُّهَا الْعَزِيزُ سُنَّا وَ اَهْلُنَا الضَّرُّ وَ جِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُرْجَاةٍ. فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنْ اللَّهُ يُجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ.

محمود مهنوی دامغانی - مهرماه ۱۳۵۹ خورشیدی

ذیقعدة العرام ۱۴۰۰ هـ ق.

اکتبر ۱۹۸۰

### مقدمهٔ مآرسدن جزئی محقق کتاب

ابوعبدالله محمد بن عمر واقدی در . ال یکصد و سی هـ.ق. در اواخر خلافت مروان بن محمد در مدینه متولد شد. این مطلب را شاگرد و کاتب او ابن سعد در طبقات اظهار داشته است. صفندی، و ابن قری بردی ولادت او را در سال ۱۲۹ دانسته اند. و ابوالفرج اصفهانی می نویسد که مادر واقدی، دختر عیسی بن جعفر بن سائب خاثر است، و پدر این بانو مردی ایرانی و از سرزمین فارس است؟ واقدی از وابستگان بنی سهم است که یکی از خاندانهای قبیله بنی اسلم شمرده می شوند. این که ابن خلکان، او را از وابستگان و خدمتکاران بنی هاشم دانسته است،

(۱) ابن سعد، طبقات، ج ۷، بخش دوم، ص ۷۷.

(۲) صفندی، الوافی بالوفیات، ج ۴، ص ۲۳۸.

(۳) النجوم الزاهرة، ج ۲، ص ۱۸۴.

(۴) الاغانی، ج ۸، ص ۳۲۲.

(۵) ابن سعد، طبقات، ج ۵، ص ۳۱۲. عمیر الاثر، ج ۱، ص ۱۷. ابن ندیم، الفهرست، ص ۱۲۲. تاریخ مدینه

صحيح نيست.

مصادر كتب تذكرة و رجال در باره آغاز زندگانی او مطلبی ندارد ولی به نظر می رسد که واقدی از سنین جوانی، بلکه نوجوانی، درباره کسب معلومات مربوط به سیره و جنگهای پیامبر(ص) سخت کوشش می کرده است.

ابن عساکر ضمن نقل قول مسیبی می نویسد که: واقدی کنار ستونی در مسجد پیامبر می نشست. از او پرسیدند چه می خوانی؟ گفت: بخشهایی از مغازی. این خبر را خطیب بغدادی هم در تاریخ بغداد از سمنی نقل کرده است.

بیشتر مراجع، موضوع توجه واقدی به جمع آوری اخبار و احادیث و روایات مختلف مربوط به سیره را ذکر کرده و به کوشش او در این راه تصریح کرده اند. ابن عساکر و خطیب بغدادی و ابن سیدالناس از واقدی نقل می کنند که می گفت: به هر يك از فرزندان صحابه و شهدا و وابستگان آنها که می رسیدم می پرسیدم، آیا از کسی خبری درباره چگونگی شهادت و محل مرگ خویشاوند خود شنیده ای؟ و چون خبر می دادند، شخصاً به جایی که گفته بود می رفتم و محل را مشاهده می کردم. چنانچه به منطقه مریسع رفتم و از نزدیک آنجا را مشاهده کردم و از هیچ جنگی آگاه نشدم مگر اینکه برای معاینه محل آن جنگ به آنجا رفتم. اخباری شبیه به این خبر نقل شده است. از جمله هارون فروی می گوید: واقدی را در مکه دیدم که کوله پشتی سفری دارد. گفتم: آهنگ کجا داری؟ گفت: می خواهم به حنین بروم که محل جنگ حنین را از نزدیک مشاهده کنم.

چیرگی واقدی در شناختن مواضع مختلف به آن درجه است که گفته اند هنگامی که هارون الرشید و یحیی بن خالد برمکی در سفر حج خود به مدینه رسیدند، در جستجوی راهنمایی بودند که آنها را به محل گورهای شهیدان و جایگاه جنگها راهنمایی کند.

مشق، ج ۱۱، ورقه ۳ ب. تذكرة الحفاظ، ج ۱، ص ۳۴۸. سير اعلام النبلاء، ج ۷، ورقه ۱۱۷ ب. لسان المیزان، ج ۶، ص ۸۵۲. ندرات الذهب، ج ۲، ص ۱۸. الواقي بالوفيات، ج ۴، ص ۲۲۸. نجرح والتعديل، ج ۴، ص ۲۰. الديباج الذهب، ص ۲۳۰. تهذيب التهذيب، ج ۹، ص ۳۶۳.

۱) وقبات الاعيان، ج ۱، ص ۶۴.

۲) تاريخ مدينة دمشق، ج ۱۱، ورقه ۵.

۳) تاريخ بغداد، ج ۳، ص ۷.

۴) تاريخ مدينة دمشق، ج ۱۱، ص ۵ الف. تاريخ بغداد، ج ۳، ص ۶. عيون الانر، ج ۱، ص ۱۸.

۵) همان منابع و همان صفحات.

آنها را به واقدی حواله کردند و او همراه آن دو تمامی مواضع و گورها را نشان آنان داد. دیدار واقدی با یحیی بن خالد برمکی مایه خیر و برکت برای واقدی شد. بیوند میان او و خاندان برمکی حتی پس از بدبختی خاندان برمکی هم ادامه داشت. جایزه ده هزار درهمی هارون الرشید را که به واقدی پرداخت شده برای باز پرداخت وامهایی که بر او جمع شده بود و همچنین ازدواج بعضی از فرزندان بکار برد و در گشایش و آسودگی زندگی می کرد.

همه مصادری که شرح حال واقدی را نوشته اند، تصریح کرده اند که با وجود گرفتاریهای مادی که در تمام مدت زندگی دست به گریبان او بود، معذلك مردی بخشنده و بزرگوار و مشهور به سخا و بخشش بوده است.

### حرکت به عراق

واقدی در سال ۱۸۰ هـ. ق. از مدینه به قصد عراق بیرون آمد. خطیب بغدادی از قول واقدی نقل می کند که می گفت: «در مدینه گندم می فروختم، صد هزار درهم سرمایه مردم در دست من بود که با آن کار می کردم و حق العمل بر می داشتم و آن سرمایه از دست رفت و آهنگ عراق کردم و پیش یحیی بن خالد برمکی آمدم». ابن سعد هم می گوید: «واقدی به واسطه اینکه وامدار شده بود به عراق رفت».

چنین به نظر می رسد که سبب اصلی مسافرت واقدی به عراق رغبت او به دیدار یحیی بن خالد برمکی است؛ زیرا در سفر حج همت والای یحیی در وجود واقدی کشتی نسبت به او ایجاد کرده بود و واقدی می خواست برای تحقق بخشیدن به آرزوهای مادی و معنوی خود در محیط راحت تری قرار گیرد. در آن هنگام درجه های نور و امید در بغداد بود. مخصوصاً در دوره هارون. ابن سعد در جای دیگر مطلبی می نویسد که مؤید این نظریه است؛ می گوید: «واقدی می گفت: روزگار دندان بما نشان داد و همسر ام عبدالله به من اعتراض کرد و گفت چرا کوتاهی می کنی؟ وزیر خلیفه تو را می شناسد و از تو خواسته است که پیش او بروی و او دارای مقام ارزنده

۱) این داستان بطور مفصل در طبقات ابن سعد آمده است. ج ۵، ص ۳۱۵.

۲) طبقات، ج ۵، صفحات ۳۱۵ و ۳۱۹.

۳) تاريخ مدينة دمشق، ج ۱۱، ص ۵ الف. تاريخ بغداد، ج ۳، ص ۳. عيون الانر، ج ۱، ص ۱۷.

۴) طبقات، بخش دوم، ج ۷، ص ۷۷. تاريخ بغداد، ج ۳، ص ۴.

۵) تاريخ بغداد، ج ۳، ص ۴.

۶) طبقات، بخش دوم، ج ۷، ص ۷۷.

است. این بود که از مدینه کوچیدم»<sup>۱</sup>.

هنگامی که واقدی به بغداد رسید، متوجه شد که درباریان و خلیفه به ناحیه رُقه در شام رفته اند، این بود که مرکوب خود را به سوی شام به حرکت در آورد و در آنجا به ایشان پیوست. یحیی بن خالد برمکی با او برخوردی داشت که شایسته مرتبه بخشندگی و بزرگواری ایشان بود. در زیر سایه برامکه، از هر سوی خیر و نیکی به واقدی روی آورد، عطایای ایشان به او منضم به عطایای هارون و سرش مأمون بود. واقدی می گوید: «از خلیفه شصدهزار درهم دریافت داشتم به طوری که پرداخت زکات بر من واجب شد». این سعد نوشته است: «واقدی از رُقه شام به بغداد برگشت و همانجا مقیم شد تا اینکه مأمون از خراسان برگشت و او را قاضی منطقه عسکر مهدی کرد، که در بخش شرقی بغداد است»<sup>۲</sup>.

این خلکان از قول ابن قتیبه نقل می کند که واقدی به هنگام مرگ در بخش غربی بغداد قاضی بوده است. ولی هوروتس این گفتار را رد کرده و آن را مستند به اشتباه ابن خلکان، در کیفیت معنی عبارت ابن قتیبه دانسته است؛ می گوید: عبارت ابن قتیبه چنین است: «واقدی در سال ۲۰۷ درگذشت و محمد بن سماعه تمیمی بر او نماز گوارد و او قاضی منطقه غربی بغداد بود» - که در این جا منظور بیان سمت و منصب محمد بن سماعه است نه واقدی<sup>۳</sup>.

ظاهراً در اینکه واقدی هنگام مرگ قاضی ناحیه شرقی بغداد بوده است شکی نیست، ولی پیش از آنکه مأمون او را به سمت قضاوت ناحیه شرقی منصوب کند، در ناحیه غربی سکونت داشته است و بسیاری از مصادر این موضوع را تصریح کرده اند. هنگامی که واقدی از جانب غربی بغداد به جانب شرقی آن می کوچید کتابهایش را در یکصدویست بسته سنگین حمل کرد<sup>۴</sup>.

(۱) طبقات، ج ۵، ص ۳۱۵.

(۲) تفصیل سفر واقدی به عراق در ج ۵ طبقات، ص ۳۱۵ آمده است.

(۳) تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۲۰.

(۴) طبقات، ج ۷، بخش دوم، ص ۷۷.

(۵) وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۶۴۱.

(۶) J. Horowitz, The Earliest Biographies of the Prophet and their authors, *Islamic Culture*, 1928, 513.

(۷) الوافی بالوفیات، ج ۴، ص ۲۳۸، تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۵، عبون الاثر، ج ۱، ص ۱۸، سیر اعلام النبلاء، ج ۷، ورقة ۱۱۸.

یاقوت می نویسد: «هارون الرشید سمت قضاوت منطقه شرقی بغداد را به واقدی داده است؛ پیش از آنکه مأمون او را به منصب قضاوت عسکر مهدی منصوب کند» و این به صواب نزدیکتر است؛ زیرا واقدی با هارون رابطه صمیمی داشته است؛ و این امکان فراهم بوده است و دلیلی نداریم که بگوییم انتصاب او به قضاوت آن همه به تأخیر افتاده باشد که مأمون از خراسان بر گردد.

با وجود پیوند دوستی استواری که میان واقدی و یحیی بن خالد و دیگر برمکیان بود، مأمون نه تنها همچنان سمت قضاوت به واقدی داد بلکه پس از نکبت و بدبختی برامکه، در بزرگداشت و رعایت حال واقدی کوتاهی نکرد و مناصب مهم دیگری هم به او واگذار کرد. چنانکه در آن منصب از طرفداری مأمون برخوردار بود. ابن حجر عسقلانی درباره واقدی می گوید: «یکی از بزرگان علمای دربار و قاضی بغداد و عراق بوده است»، سهمی هم ضمن بیان شرح حال اشعث بن هلال، که قاضی گرگان بوده است، می نویسد: واقدی از بغداد او را به سمت قاضی گرگان منصوب ساخته است. در مدت چهار سال آخر عمر، واقدی سمت قضاء ناحیه عسکر مهدی را داشته است<sup>۱</sup>.

واقدی با همه بخششها و پادشاهی فراوانی که از طرف هارون و وزیرش یحیی بن خالد و فرزندش مأمون دریافت می کرد، به هنگام مرگ چیزی نداشت - حتی کفن آماده ای که او را کفن کنند و مأمون برای او کفن فرستاد. واقدی از مأمون تقاضا کرده بود تا وامهای او را بپردازد و او بپردازد و وام او را پرداخت کرد<sup>۲</sup>.

### وفات واقدی

درباره تاریخ وفات او اختلافی دیده می شود. ابن خلکان، متذکر می شود که واقدی در سال ۲۰۶ هـ.ق. در گذشته است؛ و حال آنکه منابع دیگر از جمله ابن سعد در طبقات متذکر شده اند که مرگ او در ذیحجه ۲۰۷ هـ.ق. اتفاق افتاده است<sup>۳</sup> و

(۱) معجم الادباء، ج ۱۸، ص ۲۷۹.

(۲) نذرات النعب، ج ۲، ص ۱۸.

(۳) لسان المیزان، ج ۶، ص ۸۵۲.

(۴) تاریخ جرجان، ص ۱۲۵.

(۵) الوافی بالوفیات، ج ۴، ص ۲۳۸.

(۶) تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۱، ص ۳، ب. تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۲۰.

(۷) طبقات، ج ۵، ص ۳۲۱.

(۸) وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۶۴۱.

(۹) طبقات، ج ۷، بخش دوم، ص ۷۷، تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۱، ورقة ۳، تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۳۲۸.

خطیب بغدادی، با اسنادی از عبدالله حضرمی روایت می کند که واقعی در سال ۲۰۹ هـ.ق. در گذشته است.<sup>۱</sup>

اگر قرار باشد یکی از این روایات را بردیگر روایات ترجیح دهیم، از همه به صواب نزدیکتر روایت دوم است که ابن سعد شاگرد و کاتب واقعی و کسی که به زمان او نزدیکتر است، نقل کرده است. بعلاوه، ابن سعد شب وفات و روز دفن او را نام برده است و چنین می نویسد: «واقعی شب سه شنبه، یازده شب گذشته از ذیحجه سال ۲۰۷ هـ.ق. درگذشت و روز سه شنبه در گورستان خیزران به خاک سپرده شد و هفتاد و هشت ساله بود.»<sup>۲</sup> بعلاوه، این روایت در بیشتر منابع آمده است.

### کتابهای واقعی

واقعی در جمع آوری احادیث تلاش می کرد. چنانچه علی بن المدینی روایت می کند که او بیست هزار حدیث جمع کرده است.<sup>۳</sup> ابن سید الناس هم نقل می کند که یحیی بن معین می گفته است: «واقعی بیست هزار حدیث از پیامبر جمع کرده است که همگی تازگی داشته و قبلاً ثبت نشده اند. و این بواسطه همان مطلبی است که قبلاً اشاره کردیم و گفتیم او از همه فرزندان صحابه و شهدا و وابستگان ایشان، از احوال گذشتگان می پرسید و شخصاً هم به محل جنگها و وقایع مراجعه می کرد و از همگان سیوال می کرد.»<sup>۴</sup>

ابن ندیم می گوید: «دو نفر در خانه واقعی شب و روز به تگارش و ثبت کتابها و مطالب او اشتغال داشتند و به هنگام مرگ شصت و سه کتاب از او باقی ماند که برای حمل هر بسته احتیاج به دو مرد بود.»<sup>۵</sup>

بدیهی است که واقعی درباره عموم علوم اسلامی نظر داشته است. ولی به طور خاص درباره تاریخ اسلام کار کرده است. ابراهیم حربی در این مورد می گوید: «واقعی در امر تاریخ اسلام دانشمندترین مردم بوده و از دوره جاهلیت چیزی نمی دانسته است.»<sup>۶</sup>

۱- معجم الادباء، ج ۱۸، ص ۲۸۱.

۲- تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۲۰.

۳- طبقات، ج ۷، ص ۷۷.

۴- تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۲۰.

۵- عیون الاتر، ج ۱، ص ۲۰.

۶- الفهرست، ص ۱۲۲.

۷- سیر اعلام النبلاء، ج ۷، ورقه ۱۱۷ ب.

ابن سعد کاتب و شاگرد واقعی او را چنین وصف کرده است: «واقعی آگاه به مغازی، سیره، فتوح، اختلاف مردم درباره احادیث و احکام و اجتماع و هم آهنگی مردم در موضوعات بود. و این مطالب را در کتبی که نوشته و تفسیر کرده و آنها را استخراج کرده است، می بینیم.»<sup>۱</sup>

ما کتابهای او را همانطور که در الفهرست ابن ندیم آمده است، ذکر می کنیم و بعد با منابع دیگر مقایسه و مطابقت کرده و موارد اختلاف را بازگو می کنیم:

۱- کتاب التاریخ و المغازی و المبعث.

۲- کتاب اخبار مکه.

۳- کتاب الطبقات.

۴- کتاب فتوح الشام.

۵- کتاب فتوح العراق.

۶- کتاب الجمل.

۷- کتاب مقتل الحسین.

۸- کتاب السیره.

۹- کتاب ازواج النبی.

۱۰- کتاب الرده و الدار.

۱۱- کتاب حرب الأوس و الخزرج.

۱۲- کتاب صفین.

۱۳- کتاب وفاة النبی.

۱۴- کتاب أمر العبسة و المیل.

۱۵- کتاب المناکح.

۱۶- کتاب السقیفة و بیعة ابی بکر.

۱۷- کتاب ذکر القرآن.

۱۸- کتاب سیره ابی بکر و وفاته.

۱۹- کتاب مراعی قریش و الانصار فی القطنع، و وضع عمر الدواوین، و تصنیف

القبائل و مراتبها و انسابها.

۲۰- کتاب الرغیب فی علم القرآن و غلط الرجال.

۲۱- کتاب مولد الحسن و الحسین و مقتل الحسین.

۱- طبقات، ج ۵، ص ۳۱۲.

۲- الفهرست، ص ۱۲۲.

۲۲- کتاب ضرب الدنانیر والدراهم.

۲۳- کتاب تاریخ الفقهاء.

۲۴- کتاب الآداب.

۲۵- کتاب التاريخ الكبير.

۲۶- کتاب غلط الحديث.

۲۷- کتاب السنة و الجماعة و ذم الهوى و ترك الخوارج فى الفتن.

۲۸- کتاب الاختلاف.

روایت ابن ندیم در مورد کتابهای واقدی با آنچه که یاقوت در معجم الادباء آورده،

یکسان است و اختلاف مختصری به شرح زیر در آن دیده می شود:

۱- کتاب بیستم را یاقوت با نام کتاب يوم الجمل ذکر کرده است.

۲- در مورد نام کتاب نوزدهم، عبارت تصنیف القبائل و مراتبها و انسابها ذکر

نسده است.

۳- کتاب بیستم را با نام کتاب الترغیب فى علم القرآن بیت کرده است.

۴- کتاب بیست و یکم را می گوید دو کتاب است: یکی مولد الحسن والحسین و

دیگری مقتل الحسین.

۵- کتاب بیست و دوم را با نام السنة و الجماعة و ذم الهوى آورده است.

صفدی هم در الوافی بالوفیات، کتابهای واقدی را با اختلافی در اسامی آنها به شرح

زیر آورده است:

۱- صفدی کتابهای رقم هشتم، کتاب السیره و دوازدهم، کتاب صفین را ذکر نکرده

است.

۲- کتاب یازدهم را با نام حروب الاوس و الخزرج ذکر کرده است.

۳- کتاب هیجدهم را با نام ذکر الاذان یاد کرده است.

۴- در مورد کتاب نوزدهم مانند یاقوت، عمل کرده است.

۵- کتاب بیستم را با نام کتاب الترغیب فى علم المغازی و غلط الرجال ثبت کرده

است.

۶- کتاب بیست و یکم را با نام کتاب مولد الحسن والحسین و مقتله نوشته است.

۷- کتاب بیست و دوم را به نام کتاب ضرب الدنانیر آورده است.

۸- کتاب بیست و هشتم را با نام کتاب اختلاف اهل المدينة و الکوفة فى ابواب

(۱) معجم الادباء، ج ۱۸، ص ۲۸۱.

(۲) الوافی بالوفیات، صفدی، ج ۴، ص ۲۳۹.

الفقه ثبت کرده است.

به طوری که نویسنده هدیه العارفین نقل می کند، حاجی خلیفه صاحب کتاب کشف

الظنون نیز همه این کتاب ها را با تفاوت و اختلاف زیاد در اسامی آنها نقل کرده است،

و چیزی بر کتابها نیفزوده است بجز يك کتاب بنام تفسیر القرآن، که شاید همان کتاب

هفدهم باشد که ابن ندیم بنام کتاب ذکر القرآن یاد کرده است.

از مجموع تألیفات واقدی نسبت به دو کتاب مغازی و کتاب الردة به او تردیدی

نداریم؛ البته مطالبی از کتب دیگر او در تألیفات متأخرین نقل شده است.

عنوان و نام کتاب اول آنچنانکه ابن ندیم ذکر کرده است کتاب التاريخ و المغازی

و المبعث است و چنین بنظر می رسد که کتاب مغازی بخشی از کتاب بزرگی است که

مشمول بر تاریخ و مغازی و مبعث بوده است، مانند سیره ابن اسحق.

ابن سعد گهگاه از واقدی اخباری نقل می کند که مربوط به قبل از بعثت است؛

طبری هم در ذکر برخی اخبار نظیر جنگ حبشیان با یمن و موضوع وفات عبداللہ بن

عبدالمطلب، به واقدی اعتماد کرده و از او نقل کرده است؛ ابن کثیر در تاریخ خود

مسائل مربوط به قوم تبع را از واقدی نقل نکرده و مطالب ابن اسحق را ترجیح داده

است؛ در صورتی که اخبار زیاد دیگری مربوط به قبل از بعثت را باز از واقدی نقل

کرده است. چنانکه مثلاً می بینیم اخبار مربوط به نزدیکی ظهور پیامبر (ص) و ولادت

آن حضرت را از واقدی نقل کرده است.<sup>۱</sup>

بنابراین، می توان گفت، که آنچه ابن سعد، و طبری از اخبار دوره جاهلیت از قول

واقدی نقل کرده اند از کتاب بزرگ او بنام کتاب التاريخ و المغازی و المبعث بوده و

این سه بخش شبیه همان سه بخشی است که سیره ابن هشام دارد. لذا می توان نسبت

اخبار دوره جاهلی و پیش از اسلام را که به واقدی نسبت داده می شود پذیرفت.

دیدیم که ابن سعد و طبری و ابن کثیر مطالب زیادی از واقدی نقل کرده اند -

خاصه در مورد جنگها. بنابراین، اگر بپذیریم که کتاب مغازی بخشی از يك کتاب

بزرگتر است پس باید گفت که این مورخین مطالب دیگر را هم از دو بخش همان کتاب

که مربوط به تاریخ و مبعث است نقل کرده اند.

(۱) هدیه العارفین، ج ۲، ص ۱۰.

(۲) حای تعجب است که چگونه بدون ارائه هیچ دلیلی چنین ادعائی می کند و نمی توان این اظهار نظر را

پذیرفت - ۳.

(۳) طبقات، ج ۱، صفحات ۲۲، ۲۴، ۲۷، ۲۹...

(۴) تاریخ طبری، ج ۱، ص ۹۴۲ تا ۹۸۰.

(۵) البداية و النهاية، ج ۲، صفحات ۲۴۰ و ۲۶۲.

ضمناً نکته ای که باید تذکر داد این است، که طبری معمولاً وقتی اخبار مربوط به دوره جاهلیت و پیش از اسلام را نقل می کند از طریق ابن سعد از واقدی روایت می کند؛ و حال آنکه مطالب مربوط به مغازی را به طور مستقیم از واقدی نقل می کند، و این دلیل بر آن است که طبری در مورد مغازی و جنگ‌ها به کتاب مغازی اعتماد می کند؛ و حال آنکه این کار را در مورد اخبار جاهلیت و پیش از بعثت نکرده است. همچنین از نامگذاری کتاب *التاریخ والمغازی والمبعث*، چنین بر می آید که به صورت یک کتاب واحد نبوده؛ بلکه سه کتاب جداگانه اند: یکی کتاب مغازی است و دو کتاب دیگر شاید بخش‌هایی از کتاب *تاریخ کبیر* یا کتاب *سپهر* بوده اند.

همین مسأله در مورد کتاب دیگر واقدی که با نام *الردّه والصدار* ثبت شده است پیش می آید. زیرا مسأله جنگ رده و کشتن عثمان با توجه به این که میان آن دو تقریباً ربع قرن فاصله زمانی است، نباید موضوع یک کتاب باشد. و چنین به نظر می رسد که آن هم باید دو کتاب جداگانه باشد. مخصوصاً که در منابع دیگر نام این کتاب فقط به صورت کتاب *الردّه* آمده است. مثلاً سهیلی و ابن خیر اشیبلی آن را چنین ثبت کرده اند. یا همانی هم در *مرآة الجنان* می گوید: دیگر از کتب واقدی کتاب *الردّه* است که در آن مسأله ارتداد عرب بعد از وفات پیامبر (ص) و جنگ‌های صحابه با طلحة بن خویلد اسدی و اسود عنسی و مسیلمه کذاب را مطرح ساخته است. حاجی خلیفه هم این کتاب را با همین نام آورده است.<sup>۱</sup>

بروکلیمان متذکر شده است که نسخه‌ای از این کتاب با نام کتاب *الردّه* در کتابخانه خدابخش شهر بانکیور هند موجود است ولی پس از دسترسی به آن معلوم شد که تمام مطالب آن از واقدی نیست، بلکه مجموعه‌ای است درباره اخبار رده که از واقدی و ابن اسحق نقل شده است.

این هم روشن است که در عین حال آنچه ابن سعد و طبری در مورد اخبار پیش آمده‌های بعد از وفات پیامبر (ص) نوشته‌اند و همچنین بیشتر مطالبی که این حبیش در کتاب *غزوات* خود نوشته است، مأخوذ از کتاب *الردّه* واقدی است.<sup>۲</sup> درباره کتاب طبقات واقدی می توان گفت در واقع کتابی است نظیر کتاب طبقات

که شاگرد و کاتب او محمد بن سعد تألیف کرده و در آن از طبقات واقدی بسیار نقل کرده است.

تنها نویسنده دیگری که با واقدی همزمان بوده و در طبقات تألیفی دارد هیشم بن عدی است. بدین جهت واقدی را از پیشگامان تألیف طبقات و از بنیان گذاران آن علم می‌شمرند. دو کتاب *فتوح الشام* و *فتوح العراق* واقدی از میان رفته‌اند و امروز به هیچیک از آن دو دسترسی نداریم. آنچه هم که به نام *فتوح الشام* و *فتوح العراق* موجود است از او نیست چه تاریخ تألیف اینها پس از روزگار واقدی است.<sup>۳</sup>

بلاذری در کتاب *فتوح البلدان* خود مطالب زیادی از واقدی نقل می کند و این بدان جهت است که او از شاگردان ابن سعد است، که کاتب واقدی بوده است. همچنین طبری و ابن کثیر هم از واقدی مطالب فراوانی را نقل کرده‌اند. طبری بسیاری از حوادث نیمه دوم قرن دوم هجری را از واقدی نقل می کند. غالباً حوادثی که در دوره زندگی واقدی اتفاق افتاده است. ابن کثیر هم قضایای تاریخی سال ۶۴ هـ.ق. را از قول واقدی نقل می کند.<sup>۴</sup>

#### درباره تشیع واقدی

شاید وجود دو کتاب واقدی به نامهای *مولد الحسن و الحسین* و *مقتل الحسین* و *مقتل الحسین* توهم شیعه بودن او را موجب شده است، چنانکه ابن ندیم هم چنین پنداشته است و می گوید: واقدی شیعه و دارای مذهب یسنیدیه بوده است و تقیه می کرده است. واقدی روایت می کند که علی (ع) از معجزات پیامبر (ص) است، همچنان که عصا برای موسی (ع) و زنده کردن مردگان برای عیسی (ع) معجزه بود. صاحب *اعیان النبیة* (مرحوم آیه الله سید محسن جبل عاملی قدس سره) این گفتار ابن ندیم را نقل کرده است و به آن در مورد شیعه بودن واقدی استناد کرده و به همین جهت شرح حال او را در کتاب خود آورده است. همچنین، آقا بزرگ تهرانی در *الذریعة* هنگام ذکر تاریخ واقدی این مطلب را ذکر کرده است.<sup>۵</sup>

(۱) یاقوت حموی، معجم الادب، جلد ۱۹ ص ۳۱۰.

(۲) بروکلیمان، تاریخ الادب العربی، ج ۳، ص ۱۷.

(۳) تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۵۰۸.

(۴) البداية والنهاية، ج ۸، ص ۲۲۹.

(۵) الفهرست، ص ۱۴۴.

(۶) اعیان النبیة، ج ۲۶، ص ۱۷۱.

(۷) الذریعة الی تصانیف النبیة، ج ۳، ص ۲۹۳.

(۱) الروض الانف، ج ۲، ص ۱۳۲ و فهرست انبیلی، ص ۲۳۷.

(۲) مرآة الجنان، ج ۲، ص ۳۶.

(۳) کشف الظنون، ج ۲، ص ۱۴۲۰.

(۴) فهرست بانکیور، ج ۵، ص ۱۰۸، شماره ۱۰۴۲.

در عین حال آنچه که موجب تعجب و حیرت می‌گردد این است که طوسی (منظور شیخ طوسی قدس سیره است) با آنکه معاصر ابن ندیم است در کتاب الفهرست خود هیچیک از کتابهای واقدی را نام نمی‌برد و مخصوصاً کتاب مولد الحسن و الحسين و مقتل الحسين را با همه اهمیت که علما و مورخان شیعه برای این کتاب قائلند ذکر نکرده است.

بر فرض که تسلیم نظریه ابن ندیم بشویم که واقدی شیعه بوده ولی تقیه می‌کرده است، باید تسبیح او به گونه‌ای در موقع نقل مطالب مربوط به علی (ع) ظاهر شود ولی در این گونه موارد چیزی اظهار نداشته است، بلکه برعکس می‌بینیم که واقدی گاه احادیثی که نقل می‌کند چنان است که قدر و منزلت علی (ع) را کاسته و یا کار او را بی ارزش ساخته است. مثلاً وقتی که بازگشت پیامبر (ص) از اُحُد به مدینه را ذکر می‌کند، می‌نویسد که فاطمه (ع) شروع به پاك کردن خون از چهره پیامبر (ص) کرد و تلی (ع) به مهراس رفت تا آب بیاورد، و پیش از آنکه برود، شمشیر خود را به فاطمه (ع) داد و گفت: «این شمشیر غیر قابل سرزنش را بگیر.» چون پیامبر (ص) شمشیر علی (ع) را خون آلوده دید، فرمود: «اگر تو خوب جنگ کردی، عاصم بن ثابت و حارث بن صمّه و سهل بن حبیب هم خوب جنگ کردند و شمشیر ابودجانه هم غیر قابل سرزنش است.»

(۱) جای سی تعجب و حیرت است که چگونه مارسدن جونز، شیخ طوسی و ابن ندیم را معاصر دانسته است. در حالی که تولد شیخ طوسی در سال ۲۸۵ هـ.ق است که به احتمال زیاد حد سال بعد از مرگ ابن ندیم است. زیرا مرگ او با مدت کمی بعد از اتمام الفهرست که در ۲۷۷ هـ.ق و در است می‌دانند. وانگهی ذکر نکردن کتابهای واقدی و کتاب مولد الحسن و الحسين و مقتل الحسين از طرف شیخ طوسی نمی‌تواند دلیل بر تسبیح نبودن واقدی باشد. مخصوصاً اموش نکتیه که مارسدون جونز خود در سبب کتابهای واقدی به او شک و تردید دارد. بنابراین، چه مانعی دارد که شیخ طوسی (رضوان الله علیه) هم انتساب برخی کتب واقدی را به او درست نمی‌دانسته است.

ای کاس مارسدن جونز لطف بیشتری می‌کرد و به صفحه ۱۶ الفهرست شیخ طوسی حاشیه می‌نویسد: «Sprenger. مراجعه می‌فرمود تا اظهار نظر شیخ را در این مورد ذیل بیان زندگی و کتب ابراهیم بن محمد بن ابی یحیی، که مطالب زیادی از حضرت باقر و حضرت صادق نقل کرده است می‌دید. علاوه، شیخ طوسی در کتاب سرفیل تلخیص السافی (حاشیه ج ۳، ص ۵۲) از کتاب الجمل واقدی، خطبه امیر المؤمنین (ع) را نقل می‌کند. در باور می‌همان صفحه استاد دانشمند سید حسین آل بحر العلوم نوشته است که نجاشی در رجال خود واقدی را آورده است. کسانی که مایل به اطلاعات بیشتری باشند لطفاً به اینجا مراجعه فرمایند. اشاره به این نکته هم لازم است که میرزا محمد باقر خوانساری در ص ۲۶۸، ج ۷، روضات الجنات حاشیه اسماعیلیان، شرح حال واقدی را آورده است، و مرحوم آیت الله سیدحسن صدر هم در ص ۲۲۲ کتاب تاسیس الشیعه علوم الاسلام در مورد واقدی و مذهب او بحث کرده اند. -م-

(۲) نمی‌دانم کجای این روایت موجب کاسته شدن قدر علی (ع) است. اگر حضرت خنمی مرتبت دیگران را هم که کاری بسندیده کرده‌اند، یاد فرموده است دلیل بر کاهش مقام و منزلت علی (ع) می‌شود؟! و ابا مثلاً

و هنگامی که در سیره ابن اسحق عدد کشته شدگان قریش در جنگ بدر را می‌خوانیم، مثلاً می‌بینیم که ابن اسحق می‌گوید: «طعیمه بن عدی را علی (ع) کشته است.» و حال آنکه واقدی می‌گوید که او را علی (ع) نکشته، بلکه حمزه کشته است. همچنین هنگامی که واقدی مسأله قتل صواب و اختلاف نظر در باره کسی که او را در روز اُحُد کشته است طرح می‌کند، می‌گوید: «برخی گفته‌اند: که سعد بن ابی وقاص او را کشته است، برخی گفته‌اند علی (ع)، و دیگری گفته است قرمان و در نظر ما صحیح تر آن است که قرمان صواب را کشته است.»

از این مهمتر آنکه، شیعیان خودسان در نقل اقوال واقدی گفتار او را به عنوان قول شیعه قبول ندارند؛ چنانکه، مثلاً، ابن ابی الحدید در کتاب خود بخشی نسبتاً مفصل از واقدی نقل کرده است، و سپس در همان مورد روایت دیگری را که با آن اختلاف دارد آورده و می‌گوید: «در روایت شیعیان چنین است.» در این دلیل آن است که ابن ابی الحدید، واقدی را شیعه نمی‌داند و او را نمایانگر آرای شیعه نمی‌بیند. این نکته هم قابل ذکر است که به ابن اسحق هم تهمت گرایش به تسبیح و قدری بودن زده‌اند و چنین به نظر می‌رسد که اتهام واقدی و ابن اسحق در این مورد ارتباطی به عقاید شخصی آن دو ندارد؛ بلکه این اتهام از آنجا ناشی شده است که آنها در کتابهای خود پاره‌ای از اقوال و آراء شیعیان را بیان داشته‌اند. و این دلیل آن نیست

نمی‌توان از آن حبه قدرتی و اظهار مهربانی به دیگران استنباط کرده -م-

۱۱. بیان نظر صحیح نویسنده‌ای آن هم در مورد فوق، این دلیل بر رافع نویسی و حق گزینی است؟ یا دلیل بر کاهش منزلت علی (ع)؟ علاوه، اگر استاد مارسدن جونز معتقد به این می‌شوند که واقدی تقیه می‌کرده است، نمی‌توان این موارد را حمل بر تقیه کرد؟ -م-

۱۲. چگونه مارسدن جونز، ابن ابی الحدید را مسلماً شیعه می‌داند، و حال آنکه در تسبیح آن بزرگ حرفهاست؛ و اگر تسبیح واقدی با این استدلال رد شود، تسبیح ابن ابی الحدید به مراتب آسان تر رد می‌شود و حال آنکه استفاده ابن ابی الحدید از مطالب واقدی بسیار زیاد است. برای نمونه مراجعه شود به صفحات ۶۱ تا ۷۲، ج ۱۵، شرح نهج البلاغه، حاشیه محمد ابوالفضل ابراهیم. -م-

۱۳. متأسفانه باز هم مطالب مارسدن جونز زیاد به مسأله مربوط نیست. باید قبول کرد که ابن ندیم به بیانی تسبیح و محک سناحت شیعه به مراتب از مارسدن جونز قوی تر است، و اگر درباره کسی می‌نویسد که شیعه است به این احتمالات قناعت نمی‌کند. وانگهی حاشیه این سؤال از استاد مارسدن جونز باقی است که، اولاً نسخه‌ها را معرفی نکرده‌اند، و اگر همین نسخه‌ای که چاپ کرده‌اند، نسخه اصلی و اساسی است، در همه جا برای امیرالمؤمنین علی عنوان «علیه السلام» نگارفته است، که به هر حال از جملات شعارهای شیعه در نگارش نام ائمه دوازده گانه است. آیا به نظر مارسدن جونز این را هم باید الحاقی دانست؟ به هر حال بدون اینکه اصرار و پاسکاری در انبیا تسبیح واقدی داشته باشیم، پذیرش دلایل ضعیف مارسدن جونز هم درباره شیعه نبودن واقدی، آنهاهم بطور قطع و یقین، دور از احتیاط است. -م-

که معتقد به ان عطالب باشند، بلکه طبیعت نویسندگی در این گونه تألیفات اقتضای آن را دارد.

شاید یکی از دلایل اینکه واقدی را سببه وصف کرده اند مربوط به بعضی از مسائل مذکور در کتاب او باشد. مثلاً گاهی اسامی گروهی از صحابه را ذکر کرده است که نام خلفای راشدین هم میان آنهاست، و چنانکه باید و شاید حق اینان را ادا نکرده است. به عنوان مثال، در نسخه خطی که ما آنرا اصل قرار دادیم، فهرستی در مورد نام اشخاصی که در جنگ احد از پیش پیامبر (ص) گریخته اند می بینیم که چنین آغاز می شود: «از جمله کسانی که گریخته اند فلان است و حارث بن حاطب، ثعلبه بن حاطب، سواد بن غزیه، سعد بن عثمان، عقبه بن عثمان، خارجه بن عامر - که تا ملل (نام جانی است) فرار کرد - اوس بن قیظی و گروهی از بنی حارثه.» در صورتیکه همین عبارت را در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید می بینیم که بجای کلمه فلان، عمر و عثمان آمده است. و بلاذری هم این عبارت را از واقدی فقط با ذکر کلمه عثمان نقل کرده و نام عمر در آن نیست. ظاهراً چنین است که در نسخه خطی اصلی واقدی عمر و عثمان یا یکی از آن دو را ذکر کرده و از گریختگان روز احد دانسته بوده است. اما کسی که نسخه را رونویسی کرده، این مسأله را در مورد عمر و عثمان یا هر يك از اینان ندیده و آنرا به کلمه «فلان» تغییر داده است. و چون متن اصلی و نسخه صحیح واقدی به دست سببه افتاده است، این اخبار مربوط به عمر و عثمان را خوانده اند و به طور قطع او را سببه ندانسته اند. طبق این دلایل، نظریه و عبارات ابن ندیم در مورد تسبیح واقدی سست به نظر می رسد و هیچ دلیل قطعی بر تسبیح واقدی نیست. و باید در جستجوی دلایل دیگری بود، و بویژه باید از مطالب صریح خود واقدی استمداد طلبید.

اصول نگارش سیره نبوی و دگرگونی آن در قرن اول و دوم هجری تک و تردیدی نیست که کلمه سیره به معنی شرح زندگی رسول خدا بکار رفته است. و این مسأله پیش از آنکه ابن هشام از قول ابن اسحق آنرا به این معنی بکار برده باشد نیز معمول و متداول بوده است. از کتاب اغانی چنین استنباط می شود که در روزگار محمد بن شهاب زهری سیره به همین معنی بوده است. ابوالفرج اصفهانی از قول مدائنی ضمن نقل اخبار خالد بن عبدالله قسری می نویسد: «این شهاب می گفته است: خالد بن عبدالله قسری به من گفت: کتابی در مورد انساب برایم بنویس. من

سروع کردم و از نسب قبیلۀ مضر آغاز کردم. هنوز آن را تمام نکرده بودم که گفت: این کار را قطع کن که خداوند بن وریشه آنها را قطع کرده است. برای من شرح حال پیامبر را بنویس.»

با وجود این، دو کلمه سیره و مغازی به يك معنی به کار می رود و فرقی میان آنها نیست. مثلاً ابن کثیر در تاریخ خود به جای آنکه بگوید ابن هشام در سیره چنین گفته است، می گوید: «ابن هشام در مغازی خود چنین گفته است.» و باید توجه داشت که این هر دو کلمه از لحاظ لغوی به معنی زندگانی و شرح حال پیامبر (ص) نیست ولی چنین مصطلح شده اند. حقیقت این است که موضوعات سیره و مغازی متنوع اند و با دگرگونی علوم حدیث و تفسیر و تاریخ، دگرگون شده اند.

معروف ترین کتابهایی که در قرن دوم هجری درباره سیره تألیف شده اند دو کتاب ابن اسحق و واقدی است. ولی این دو کتاب نخستین کتابهای در باره این موضوع نیستند. به نظر ما لوی دلا ویدا<sup>۱</sup> استنباط کرده است که می گوید: «سیره ابن اسحق در نگارش تاریخ اسلام نقطه آغاز است.»<sup>۲</sup>

بدیهی است که گفتار و کردار پیامبر (ص) در مدت زندگی آن حضرت کمال اهمیت را داشته و پس از رحلت، بر اهمیت آن نیز افزوده شده است. و همین اهمیت موجب شده است تا در مورد تدوین زندگینامه و جمع احادیث، و اخبار مربوط به آن توجه کاملی پیدا شود. نباید تصور کرد که انگیزه این کار فقط تقوی و عشق به آن حضرت است، بلکه جامعه اسلامی سخت نیازمند به تنظیم و ثبت عبادت دینی و احکام شرعی بوده است و این انگیزه اصلی برای تنظیم روش زندگی پیامبر (ص) است تا سرمشق واقعی باشد. وانگهی، پیشامدهای سیاسی و تحولات اجتماعی و دینی قرن اول و دوم هجری نه تنها ضرورت تنظیم سیره پیامبر (ص) را ایجاد می کرده، بلکه ضرورت تنظیم حدیث و فقه و تفسیر را هم در بر داشته است. احتمال دارد که داستانهای قومی هم که در سیره دیده می شود در زندگی پیامبر (ص) وجود داشته و سپس داستان سرایان آنها را شاخ و برگ داده اند. چنانکه نسبت به داستانهای مربوط به پیامبران قبل از اسلام هم این کار معمول بوده است. نمودارهایی از این داستانها در کتب سیره که در دوره های بعد نوشته شده اند دیده می شود و به آسانی می توان آن را در بیشتر موضوعاتی نظیر خواب دیدنها و فالزدهنها و یا در قالبهای دیگر دید. چنانکه

(۱) البداية والنهاية، ج ۳، ص ۲۴۲.

2) Levi Della Vida

3) *Encyclopedia of Islam*, Article, Sira



خوابی که عاتکه (دختر عبدالمطلب) قبل از جنگ بدر دیده است، يك نمونه کامل از داستانهای قومی است که در سیره ابن هشام آمده است.<sup>۱</sup>

معلوم است که گروهی از صحابه و یاران پیامبر (ص) در مورد اطلاعات مربوط به سیره و مفازي تخصص داشته اند. چنانکه ابن سعد نوشته است: «أبان بن عثمان، این چنین بوده و مُغیره بن عبدالرحمن برخی از اخبار خود را از او گرفته است.» ولی متأسفانه هیچگونه کتابی که در دوره صحابه تألیف شده باشد بدست ما نرسیده است. حاجی خلیفه، در کشف الظنون هنگام بحث درباره مفازي می نویسد: «گفته می شود، نخستین فردی که در این مورد کتاب تصنیف کرده عروه بن زبیر است. وهب بن منبه هم اخباری در این مورد جمع کرده است.»

#### عروه بن الزبیر

اما عروه برادر عبدالله بن زبیر است که در جنگهای میان عبدالله و بنی امیه شرکت نکرد. پس از کشته شدن عبدالله بن زبیر، در سال ۷۴ هـ ق. عروه با عبدالملک بن مروان بیعت کرد. از روایت طبری چنین بر می آید که عروه اخباری مربوط به آغاز ظهور اسلام را برای عبدالملک بن مروان نوشته است. طبری می گوید: «بدرم برایم از قول أبان بن عطار روایت کرد که او می گفته است: هشام بن عروه از قول پدر خود عروه نقل می کرده است که برای عبدالملک بن مروان چنین نوشته است: اما بعد چون رسول خدا (ص) قوم خود را به سوی هدایت و نوری که خداوند او را بر آن مبعوث فرموده بود، دعوت کرد، در آغاز از او دوری نجویدند و نزدیک بود که به دعوتش گوش فرا دهند. تا اینکه سرکشان آن قوم و گروهی از قریشیان طائف، که ثروتمند بودند، منکر شدند و بر آن حضرت سخت گرفتند و آنچه را می گفت خوش نمی داشتند. آنان کسانی را که از ایشان اطاعت می کردند، فریفتند، و بیشتر مردم از گرد رسول خدا پراکنده شدند و او را ترك کردند. فقط گروهی از ایشان، که خداوند دین آنها را حفظ فرمود، باقی ماندند، که عده اندکی بودند. پیامبر (ص) مدتی به همین حال صبر فرمود، ولی سران قریش تصمیم گرفتند که هر يك از فرزندان و برادران و خویشان خود را که از دین خدا بیرونی کرده بودند به هر طریق که ممکن باشد مفتون خود سازند و از دین برگردانند. این گرفتاری برای پیروان رسول خدا (ص) آزمایش سختی بود. گروهی مفتون شدند و از دین برگشتند و خدای هر يك از ایشان را که خواست

۱) سیره ابن هشام، چاپ مصر، ج ۲، ص ۲۵۸

۲) طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۱۵۶

۳) کشف الظنون، ج ۲، ص ۱۷۴۷

محفوظ نگهداشته چون نسبت به مسلمانان چنین رفتار شد پیامبر (ص) دستور داد تا به سرزمین حبشه، هجرت کنند. در حبشه، پادشاه نیکوکاری بود که او را نجاشی می گفتند، در سرزمین او نسبت به هیچ کس ستم نمی شد، و او را می ستودند. حبشه یکی از مناطق بازرگانی قریش بود که معمولاً از تجارت آنجا در آمد سرشار داشتند و می توانستند با امنیت خاطر در آنجا بازرگانی کنند. پیامبر (ص) به مسلمانان دستور هجرت به آنجا را داد و عموم مسلمانان به حبشه رفتند؛ زیرا در مکه مکه مشرکان بودند و پیامبر هم از انواع گرفتاریها بر آنها بیم داشت، ولی خود در مکه باقی ماند و چند سالی چنین گذشت. مشرکان همچنان بر هر کس که اسلام می آورد سختگیری می کردند، تا اندک اندک اسلام آشکارا شد و گروهی از اشراف قریش به اسلام در آمدند.<sup>۲</sup>

گرچه، دلیلی در دست نداریم که عروه کتاب مخصوصی درباره سیره پیامبر (ص) نوشته باشد، ولی چون ابن اسحق و واقفی مقدار زیادی مطلب از او نقل می کنند، تردید در این نیست که عروه نخستین کس است که سیره را به صورتی که بعدها شکل گرفته، تدوین کرده است.

#### وهب بن منبه

این مرد در یمن متولد شده و حجاز را هم دیده است. ولی بیشتر زندگی خود را در یمن گذرانده است. یاقوت حموی او را از برگزیده گن تابین و مردی راستگو و مورد اعتماد می داند که از کتابهای قدیمی معروف به *برانیلیات* فراوان نقل کرده است.<sup>۳</sup> این ندیم تألیف کتابی بنام *کتاب المیتدأ* را به او نسبت می دهد و اشاره می کند که میان این کتاب و بخش اول سیره ای که ابن اسحق تألیف کرده است شباهت وجود دارد.<sup>۴</sup>

فقط مقدار بسیار کمی از اخبار پیامبر (ص) به وسیله وهب بن منبه به ما رسیده است. اخیراً قسمت کوچکی از این مطالب که بر روی کاغذهای قدیمی مصری نوشته شده اند در مجموعه اسکات رینهارت به دست آمده است که بیعت عقبه در آن ثبت است.<sup>۵</sup> ابن اسحق در بخش اول سیره خود مطالبی از وهب بن منبه نقل می کند.

۱) تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۱۸۰

۲) معجم الانبیا، ج ۱۹، ص ۲۵۹

۳) ابن ندیم، المهرست، ص ۱۲۸

4) Papyri Schott Reinhardt 8

5) J. Horowitz, *Islamic Culture*, 1927, 558

در حالیکه واقدی هیچ اشاره‌ای به وهب ندارد و از او نامی هم نبرده است.<sup>۱</sup> پس از این در سیره نویسی، تحول و دگرگونی دیگری به وسیله عاصم بن عمر بن قتاده (متوفی در ۱۲۰ هـ. ق.) و محمد بن مسلم بن عبیدالله بن شهاب زهری (متوفی در ۱۲۴ هـ. ق.) صورت گرفته است.

#### عاصم بن عمر بن قتاده

عاصم مردی از انصار و از قبیله بنی ظفر است. او هم مانند زهری مورد توجه بنی امیه بوده است. ابن قتیبه می‌گوید: «عاصم صاحب مطالبی در سیره و مغازی است. ولی کتاب مخصوصی را در این باره به او نسبت نمی‌دهد.» ابن اسحاق مطالبی را شخصاً از او نقل می‌کند و واقدی از او به وسیله افرادی چون محمد بن صالح، یونس بن محمد، ظفری، معاذ بن محمد انصاری، یعقوب بن محمد، موسی بن محمد، و عبدالرحمن بن عبدالعزیز روایت می‌کند.

#### زهری

محمد بن مسلم بن عبیدالله بن شهاب زهری کسی است که میان او و دیگر سیره‌نویسان کم و بیش اختلاف است. زیرا او در مکه متولد شده و از مدینه نیست. در اینجا باید تذکر داد که مرکز اولیه پیش‌کسوتان علمای سیره از مدینه بوده است. البته، این مسئله چیزی از ارزش و اعتبار مطالب ابن شهاب نمی‌کاهد. زیرا اگر چه تولد او در مکه بوده، ولی مدت‌ها در مدینه زیسته و درس خوانده است. وی در سال ۸۱ یا ۸۲ هـ. ق. از مدینه به دمشق رفته است.<sup>۲</sup>

ابن حجر معتقد است که زهری از علمای برجسته است و مخصوصاً در حدیث در تمام شام و حجاز همتا نداشته است. از فراوانی اخباری که از او در سیره ابن اسحاق و مغازی واقدی نقل شده، معلوم می‌شود که او از بزرگان علم سیره بوده است و چنین استنباط می‌شود که او نخستین کسی است، که آنچه را تابعین از سیره نقل کرده‌اند جمع‌آوری کرده و دانسته‌های خود را به آن افزوده است. پس از او، اخبار مربوط به سیره، به‌روشنی سیره ابن اسحاق و موسی بن عقبه و واقدی جمع‌آوری شده است. حاجی خلیفه هنگامی که از مغازی صحبت می‌کند، می‌گوید از جمله کتابهای

(۱) سیره النبویه، ج ۱، ص ۳۲.

(۲) المعارف، ص ۲۶۶.

(۳) J. Horowitz' *Islamic Culture*, 1928, 37.

(۴) تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۲۲۵.

مغازی، مغازی محمد بن مسلم زهری است متأسفانه این کتاب به دست ما نرسیده است. ولی از اهمیت بسیار برخوردار است؛ زیرا نشان‌دهنده تحول بزرگی است که زهری در سیره نویسی به وجود آورده است. درباره اهمیت این کتاب نیازی به مبالغه نیست، زیرا اعتماد زیادی که ابن اسحاق و واقدی در کتابهای خود نسبت به نقل مطالب آن کرده‌اند نمایشگر ارزش آن است. اضافه می‌کنم که ابن اسحاق و موسی بن عقبه و مالک بن انس و ابومعشر و معمر بن راشد و محمد بن عبدالله بن ابی سیره همه شاگردان زهری هستند و مطالب خود را از او گرفته‌اند و سه نفر اخیر از کسانی هستند که منابع روایت واقدی به آنها بر می‌گردد.

می‌بینیم که واقدی مطالب زهری را غالباً از طریق معمر بن راشد نقل می‌کند. به هر حال نخستین دوره‌های درسی سیره در مدینه تشکیل شد و از آن زمان نسل به نسل و سینه به سینه به صورت گفتگوهای درسی نقل شده است.

#### عبدالله بن ابوبکر

دیگر از افراد هم‌دوره زهری، عبدالله بن ابوبکر بن محمد بن حزم انصاری است؛ که هر چند تألیف کتابی در سیره به او نسبت داده نشده است، ولی ابن اسحاق و واقدی فراوان از او مطلب نقل کرده‌اند. ابن اسحاق مستقیماً از او نقل می‌کند و ابی واقدی به وسیله عبدالرحمن بن عبدالعزیز و یحیی بن عبدالله بن ابی قتاده و ابن ابی سیره از او نقل می‌کند. ابن حجر می‌گوید: «عبدالله در سال ۱۳۵ هجری درگذشت. است و هم گفته‌اند در سال ۱۳۰ هجری.»<sup>۳</sup>

سومین گروه سیره‌نویسان قرن اول و دوم هـ. ق. عبارتند از: موسی بن عقبه (وفات در ۴۱ هـ. ق.)، ابن اسحاق (وفات در ۱۵۱ هـ. ق.)، معمر بن راشد (وفات در ۱۵۴ هـ. ق.) و ابومعشر (وفات در سال ۱۷۰ هـ. ق.). این چهار نفر همگی شاگردان زهری هستند و به هر یک از ایشان تألیف کتابی در سیره یا مغازی نسبت داده شده است. می‌توان محمد بن عمر واقدی (وفات در ۲۰۷ هـ. ق.) را هم جزء این گروه به حساب آورد؛ زیرا او از همه آنها - بجز ابن اسحاق - مطالبی نقل کرده است و معمر بن راشد و ابومعشر از مهمترین منابع او به حساب می‌آیند.

#### موسی بن عقبه

موسی بن عقبه بن ابی عیاش اسدی از وابستگان و خدمتکاران خاندان زبیر بن عوام است. او و ابن اسحاق و واقدی زیربنای مطالبی را فراهم آورده‌اند که بسیاری از

(۱) کشف الظنون، ج ۲، ص ۱۷۴۷.

(۲) تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۱۶۴.

مورخان دوره‌های بعد مانند طبری و ابن سیدالناس و ابن کثیر کتابهای خود را بر آن مبنی نوشته‌اند.

موسی بن عقبه کتابی در مغازی نوشته است که تا قرن دهم هجری هم وجود داشته ولی به دست ما نرسیده است. بخشی از این کتاب را سخاوی (زاخو) دانشمند آلمانی منتشر کرده است؛ ولی نمی‌توان از آن به چگونگی محتویات کتاب پی برد. اما ضمن بررسی مطالبی از آن که در آثار ابن سعد و طبری و ابن سیدالناس و ابن کثیر و زرقانی آمده است، بخوبی می‌توان صورتی از کتاب مغازی موسی بن عقبه را در ذهن تجسم کرد. با یک نظر به مطالب منقول از آن می‌توان به شباهت میان آن و سیره ابن اسحق پی برد. حتی در مواردی هم مطالب موسی بن عقبه از سیره ابن اسحق مفصل‌تر است؛ و این نشان می‌دهد که روش سیره نگاری پیش از ابن اسحق معمول و متداول بوده است.

ابن ابی حاتم رازی با اسناد خود از معن بن عیسی روایت می‌کند که چون به مالک بن انس می‌گفتند مغازی چه کسی را بنویسیم؟ می‌گفت: «بر شما باد به مغازی موسی بن عقبه که مردی ثقه است.» ابن حجر می‌گوید: «ابراهیم بن منذر هم از معن بن عیسی روایت می‌کند که می‌گفت: «مالک بن انس به خواندن مغازی موسی بن عقبه توصیه می‌کرد. و می‌گفت: موسی بن عقبه مردی ثقه است.» در روایت دیگری که از مالک نقل شده گفته است: «بر شما باد به مغازی مرد نیکوکار موسی بن عقبه که درست‌ترین مغازی است.» و هم در روایت دیگری از مالک چنین نقل شده است که موسی بن عقبه مردی ثقه است؛ مغازی خود را در سن کمال خویش نوشته و در آن زیاده‌گوئی‌های دیگران نیست. ابراهیم بن منذر از محمد بن طلحه طویل روایت می‌کند که می‌گفت: «در مدینه کسی در مغازی عالم‌تر از موسی بن عقبه نیست.» حاجی خلیفه هم می‌گوید مغازی موسی بن عقبه صحیح‌ترین مغازی است.<sup>۱</sup>

محمد بن اسحق

محمد بن اسحق بن یسار در حدود سال ۸۵ هـ ق. در مدینه متولد شده است. او

(۱) دیار بکری، تاریخ الخمیس، ج ۲، ص ۶۰.

(۲) E. Sachau, Das Berliner Fragment des Musā Ibn uqba (Sitzungsberichte der Preussischen Akademie der Wissenschaften 1904), 449.

(۳) الجرح و التعديل، ج ۴، ق ۹، ص ۱۵۲.

(۴) تهذیب‌التهذیب، ج ۱۰، ص ۳۶۱.

(۵) کشف‌الظنون، ج ۲، ص ۱۷۴۷.

خدمتکار و وابسته قیس بن مخرمه بن عبدالمطلب بن عبدمناف بوده و بعدها مدینه را ترك گفته است. تاریخ دقیق خروج او را از مدینه نمی‌توان تعیین کرد.

ابن حجر از قول ابن یونس نقل می‌کند که ابن اسحق در سال ۱۱۹ هـ ق. به اسکندریه آمده است؛ ولی نمی‌دانیم که این دیدار قبل از هجرت کلی او از مدینه بوده و یا پس از آن. از گفتار ابن خلکان چنین بر می‌آید که در سال ۱۲۳ هـ ق. در مدینه بوده است.<sup>۱</sup>

به هر حال می‌توان احتمال داد که او مدینه را پیش از چهل سالگی اش ترك کرده است. ابن حجر می‌گوید: «او مدت‌ها قبل از مرگ خود از مدینه بیرون رفته و به کوفه، جزیره، ری و بغداد سفر کرده و در بغداد مقیم شده و در سال ۱۵۱ هـ ق. در آنجا درگذشته است.»

قرینه دیگری که دلالت بر ترك مدینه پیش از رسیدن به چهل سالگی اش دارد این است که راویان مطالب ابن اسحق از مردم سرزمینهای دیگر، به مراتب بیشتر از راویان مدینه‌ای هستند. چنانچه از همه اهل مدینه فقط ابراهیم بن سعد از او روایت کرده است.<sup>۲</sup>

ابن سیدالناس می‌نویسد که از علل مهم هجرت ابن اسحق از مدینه دشمنی هشام بن عروه و مالک بن انس با اوست. هشام بن عروه از ابن اسحق بدین جهت دلگیر بود که او در کتاب خود روایاتی از زن پدر هشام، یعنی هسر عروه نقل کرده بود و روایت از زنان در نظر گروه زیادی مایه بدنامی است. ابن حجر به این موضوع هم اشاره کرده است.<sup>۳</sup>

در مورد مالک بن انس، استاد گیوم عقیده دارد که علت دشمنی مالک با ابن اسحق بدین جهت است که ابن اسحق در مورد برخی از احکام شرعی که مالک در کتاب سنن خود آورده است، اعتراض کرده است و سنن مالک باقی نمانده است. احتمال هم دارد که مالک از این جهت با ابن اسحق خصومت می‌ورزیده که متهم به قدری بوده است. شاید هم، آنچنان که ابن سیدالناس می‌گوید، سبب عمده مخالفت مالک با ابن اسحق

(۱) تهذیب‌التهذیب، ج ۹، ص ۴۴.

(۲) ابن خلکان، وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۶۳۱.

(۳) (۴) و (۵) غیر الان، ج ۱، ص ۱۱-۱۲. (۶) تهذیب‌التهذیب، ج ۹، ص ۴۴.

7) A. Guillaume, the Life of Muhammad, Introd., XIII

۱۸ تهذیب‌التهذیب، ج ۹، ص ۴۲.

از این روی باشد که ابن اسحاق موضوع برخی از جنگهای پیامبر (ص) را از قول فرزندان و اعیان یهودیان خیبر و قریظه و بنی نضیر نقل کرده است. آنها که مسلمان شده بودند، در عین حال که وقایع را بهتر از دیگران می دانستند، اخبار دیگری را هم از نیاکان خود نقل می کردند.

سیره ابن اسحاق به چند طریق به دست ما رسیده است. مشهورترین آن روایت ابن هشام از یکانی است. روایت ابن بکیر از سیره ابن اسحاق مهمتر بوده که به طور کامل باقی نمانده است. ولی قسمتهای زیادی از آن را در کتابهای ابن سعد و ابن اثیر و ابن کثیر می بینیم. اخیراً هم بخشی از آن در مسجد مروین در فاس (از شهرهای مراکش) پیدا شده است که جزء اول کتاب را دربر دارد.

طبری در نقل مطالب سیره ابن اسحاق به روایت سلمة بن فضل ابرش انصاری اعتماد کرده است. ابن سعد هم علاوه بر روایت ابن بکیر به روایت هارون بن سعد نیز اعتماد کرده است.

باید توجه داشت که روایت ابن هشام از سیره ابن اسحاق مطابق با نص آن نیست. ابن هشام و یکانی هر دو در نص سیره ابن اسحاق تغییراتی داده اند؛ و ابن هشام در مقدمه سیره به این موضوع اعتراف کرده است. تغییراتی که از طرف ابن هشام و یکانی در سیره ابن اسحاق داده شده است، به عنوان تلخیص و مختصر کردن یا صرفاً تنبیر نوده است. بلکه هدف واقعی این بوده است که باره ای از موضوعات آن، که مورد انتقاد بوده اند، از قبیل آغاز آفرینش و قصص انبیاء و اشعار معمول، حذف شود.

هنگام بررسی تاریخ تحول سیره نویسی در قرن اول و دوم هجری، لازم است از سه نفر دیگر هم نام ببریم: معمر بن راشد (وفات در ۱۵۴ هـ ق.)، ابومعشر (وفات در ۱۷۰ هـ ق.) و سرانجام واقدی (وفات در ۲۰۷ هـ ق.).

معمر بن راشد

معمر بن راشد از خاندان حدانی - وابسته به عروه بن ابی عمرو بصری -

۱) عبرن الامم، ج ۱، ص ۱۷.

۲) اباسمی نوار احتمال داد که از انگیزه های مخالفت هشام بن عروه و مالک بن انس با ابن اسحاق گرایش او بسوی علویان و امیال نسبی باشد؟ - خاصه که در آن روزگار دولت اموی آخرین تلاش های مذبحخانه خود را برای باز جماندن انجام می داده است؟ و آیا سفر ابن اسحاق به ری و عراق که از مراکز نهضت ضد اموی استدلیل بر این نیست؟ - م.

۳) سیره النبویه، ج ۱، ص ۴.

۴) تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۲۲۳.

بوده و ناشی در ردیف کسانی چون ابن اسحاق و ابومعشر و واقدی قرار داشته، که همگی در تحول نگارش سیره در مدینه مؤثر بوده اند. وی در کوفه متولد شد. با اینکه در منابع ذکری از وجودش در مدینه نیست ولی به احتمال زیاد مکتب سیره نگاری مدینه را درک کرده است؛ زیرا اخباری از زهری و عاصم بن عمر بن قتاده نقل می کند و او خود یکی از حلقه های اتصال میان زهری و واقدی است. شکی نیست که او به یمن مسافرت کرده است و ابن حجر می نویسد که معمر در صنعاء در گذشته است. معمر از کسانی است که همه نویسندگان سیره و مغازی او را مورد وثوق دانسته اند. یعقوب بن شیبه می گوید: «معمر مردی ثقه و گفتار او صحیح و درست است.» نسائی هم می گوید: «معمر ثقه و امین است.» احمد بن حنبل، از زهری، از عبد الرزاق، از ابن جریر نقل می کند که گفته است: «بر شما باد به مطالب معمر بن راشد که داناترین مرد روزگار خود است.» - ابن حبان هم او را از افراد ثقات دانسته است. ابن ندیم برای معمر کتابی در مغازی ثبت کرده که به دست ما نرسیده است؛ ولی مطالبی از آن در آثار واقدی و ابن سعد نقل شده است.

ابومعشر مدنی

نجیح بن عبدالرحمن سندی ملقب به ابومعشر مدنی از وابستگان و خدمه کاران بنی هاشم است. ابن حجر می گوید: «اصل او از یمن است. در جنگ یزید بن مهلب، که در نواحی یمامه و بحرین اتفاق افتاده اسیر شد، و مادر هبسی بن مهدی از او خرید و آزاد کرد» و هم گفته اند که او برده زنی از بنی محزوم بود که مادر موسی بن منصور تعهد او را پرداخت کرد. و چون مهدی در سال ۱۶۰ هـ ق. به مدینه آمد از ابومعشر خواست که هنگام مراجعت او به عراق همراهش برود. ابومعشر از مدینه به بغداد رفت و در آنجا در سال ۱۷۰ هـ ق. درگذشت.

بسیاری از کتب رجال، مطالب او را مردود دانسته اند؛ چه می گویند اسناد آن ضعیف است. معذک بسیاری هم او را در مورد مطالب مربوط به سیره و مغازی ثقه و مورد اعتماد دانسته اند. ابن ابی حاتم رازی از عبدالرحمن نقل می کند که می گفته است: «پدرم نقل می کرد احمد بن حنبل از ابومعشر، راضی و خوشنود بود، و می گفت: در علم مغازی بصیر و عالم است.»<sup>۱</sup>

خلیلی هم می گوید: «ابومعشر در علم تاریخ دارای مقام و مکانت است. پیشوایان

۱) و ۲) تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۲۴۵.

۳) الفهرست، ص ۱۳۸. ۴ و ۵) تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۱۴۹.

۶) الجرح والتعديل، ج ۴، ق ۱، صفحات ۲۲۱، ۲۹۴.